**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **سه شنبه : 07/10/95**

**13951007- بررسی روایت یحیی الازرق**

**بررسی روایت یحیی الازرق**

بحث در رابطه با روایت یحیی الازرق بود. روایت چنین بود:

**أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْییٰ ، عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ: عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ قُتِلَ وَعَلَیْهِ دَیْنٌ، وَلَمْ یَتْرُکْ مَالًا، فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّیَةَ مِنْ قَاتِلِهِ، عَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهُوَ لَمْ یَتْرُکْ شَیْئاً. قَالَ: «إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّیَةَ، فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ»**[[1]](#footnote-1)**.**

در جلسه قبل عرض کردیم که در آیه قرآن موضوع ارث **ما ترک** قرار داده شده و این **ما ترک** نسبت به دیه صادق نیست چون شخص باید در زمان حیات مالک چیزی باشد و آن مملوکش را به سبب وفات ترک نماید در حالی که دیه چنین نیست. در این روایت امام(علیه السلام) می­فرماید موضوع واقعی **ما ترک** نیست بلکه **ما ترک** یکی از مصادیق ارث می­باشد. لذا موضوع واقعی ارث **مال المیت** است هر چند این مال میت با ارث حاصل بشود.

ممکن است اشکال شود که اگر موضوع ارث در مقام ثبوت مال میت است چرا در مقام اثبات **ما ترک** بیان شده است. زیرا آنچه در مقام اثبات موضوع قرار داده می­شود، مفهوم سالبه جزئیه دارد، یعنی موضوع ثبوتی یک موضوع، اعم مطلق نسبت به این مورد نیست. مثلا اگر در حالی که اکرام مطلق انسان واجب باشد و با این حال امر به اکرام زید شود، تخصیص زید به ذکر ، نیاز به توجیه خواهد داشت و گرنه چنین کلامی لغو خواهد بود. بنابراین اگر مولی **اکرم زیدا** را بیان کرد نشان از این دارد که مطلق انسان وجوب اکرام ندارد.

در جواب عرض کردیم این مفهومی که به نحو سالبه جزئیه برای همه قیود (**من الشرط و الوصف و القیود**) وجود دارد، این مفهوم در بعض موارد موجود نیست. مثلا اگر ذکر شیئ خاص به جهت خفی بودن آن باشد در این صورت مفهوم سالبه جزئیه وجود نخواهد داشت. همچنین در صورتی که ذکر شیئ خاص به جهت اشاره به حکمت جعل باشد آن مفهوم وجود ندارد، مانند : **و ربائبکم اللاتی فی حجورکم**؛ از آنجا که **اللاتی** اشاره به حکمت جعل دارد مفهوم سالبه جزئیه نخواهد داشت. البته معنای این آیه این نیست که این جمله نسبت به غیر ربیبه­ای که در دامان شخص هست، اطلاق دارد، بلکه این آیه خصوص این مورد را شامل می­شود اما مفهوم سلبی هم ندارد. زیرا در اینجا دو بحث وجود دارد که بحث دوم آن مراد ما می­باشد:

1- آیا این جمله دالّ بر ثبوت حکم **علی وجه الاطلاق** است یا نه؟ که در جواب می­گوییم چنین نیست.

2- نکته دیگر اینکه آیا این آیه دال بر عدم ثبوت حکم نسبت به بعضی از موارد دیگر است؟ که در جواب می­گوییم در این مورد چنین نیست و این آیه در مقام بیان این نکته است که این آیه مفهوم سلبیه ندارد.

 بنابراین اگر قرائن دیگری مانند قرینه لفظی و یا اجماعی و یا ... بر ممنوعیت ازدواج با مطلق ربائب وجود داشته باشد، با حکم موجود در آیه تنافی نخواهد داشت[[2]](#footnote-2). [[3]](#footnote-3)

یکی از موارد دیگری که این مفهوم وجود ندارد جایی است که مولی حکم فرد متعارف را بیان کرده و متعرض بیان حکم فرد نادر نمی­شود. مثلا نسبت به روایتی که فرموده: **ان غسلت فی ماء جارٍ فمرّةً** **و ان غسلت فی المرکن فمرّتین**[[4]](#footnote-4)، این سوال مطرح است که آیا باید مفهوم صدر روایت با ذیل آن مقید شود یا آنکه مفهوم ذیل باید با صدر روایت مقید گردد. چون در واقع این روایت متعرض دو فرض شده است:

1- شستشو در آب جاری

2- شستشو در **مرکن** که کنایه از آب قلیل است. حال اگر کسی لباسش را در آب کرّ شستشو دهد آیا باید یکبار شستشو دهد یا دو بار؟

 نسبت به این سوال بحث­های فقهی بسیاری انجام شده که صحیح­ترین وجه این است که این روایت که تنها دو قسم را بیان کرده است ناظر به فرد متعارف می­باشد. زیرا در زمانهای سابق آب کرّ چندان وجود نداشته است و آب­ها یا جاری و یا قلیل بوده­اند، و اگر آب چاهی هم بود، آب آن را کشیده و داخل **مرکن** می­ریختند. لذا این روایت نسبت به فرد غیر متعارف سکوت دارد[[5]](#footnote-5).

بنابراین شارع در بعض موارد، در مقام بیان حکم فرد متعارف می­باشد، البته مادامی که فرد متعارف به عنوان قید ذکر نشود. اگر شارع فرد متعارف را به صورت قید بیان نماید مثل اینکه بگوید: انسانی که پنج انگشت دارد واجب است وضوء بگیرد، نشانگر این خواهد بود که پنج انگشت داشتن یک خصوصیتی دارد، و گرنه باید می­فرمود همه انسانها باید وضوء بگیرند. بنابراین مجرد فرد متعارف بودن مصحح قید آوردن فرد متعارف نیست. به عبارت دیگر در اینجا دو بحث وجود دارد:

1- ممکن است فردی پنج انگشتی خدمت امام(علیه السلام) رسیده و بگوید من پنج انگشت دارم برای نماز چه باید بکنم؟ و امام (علیه السلام) در جواب بفرماید: باید برای نماز وضوء بگیری و لو آنکه حالت سوال شده، حالت متعارف باشد. [در این صورت قید متعارف مفهوم نخواهد داشت]

 2- اما اگر امام (علیه السلام) از ابتدا بفرماید: بر کسی که خانه و زندگی دارد خمس واجب است، در این صورت معنای خانه و زندگی داشتن این است که آن شرط وجوب خمس می­باشد و اگر کسی خانه و زندگی نداشته باشد، خمس بر او واجب نمی­شود و لو آنکه یک زیادی هم بیاورد (به عبارت دیگر ارباح مکاسب تا وقتی که شخص خانه و زندگی نداشته باشد، موضوع خمس نخواهد بود). بنابراین در این صورت دوم با این حال که قید به صورت متعارف است اما مفهوم خواهد داشت.

در آیه شریفه **من بعد وصیة یوصی بها او دین**، ما ترک به صورت قید ذکر نشده است و منافاتی با این ندارد که موضوع ثبوتی، اعم و مطلق مال باشد. البته در ما نحن فیه یک نکته­ای وجود دارد که بعدا بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد و آن اینکه در ما نحن فیه دیه حکم خاصی دارد و چنین نیست که دیه تمام احکام **ما ترک** را داشته باشد. آن حکم خاص چنین است که همه کسانی که از مال ارث می­برند، از دیه ارث نمی­برند به عنوان مثال نسبت به **اخوه­**ای که در آیه ذکر شده است، بعدا خواهیم گفت که **اخوه­** امّی از دیه ارث نمی­برند. فلذا لازم نیست که همه احکامی که در آیه ذکر شده است سالبه جزئیه داشته باشند، بلکه اگر بعضی از احکامی که در آنجا وجود دارد، مفهوم سالبه جزئیه داشته باشد، برای لغو نبودن کافی خواهد بود. بنابراین این آیه به جهت بیان کردن صورت متعارف مساله (ارث **ما ترک**) به این صورت ذکر شده لکن ممکن است بعض از احکام آن اعم از **ما ترک** باشد کما اینکه تقسیم شدن ارث بعد از دین و میراث اختصاص به **ما ترک** نداشته و دیه را هم شامل می­شود. به عبارت دیگر این روایت به ما می­گوید نباید از آن آیه قرآن مفهوم گرفت و موضوع ارث را **ما ترک** قرار داد بلکه **ما ترک** تنها فرد متعارف می­باشد[[6]](#footnote-6).

**بررسی روایت عبد الحمید بن سعید**

در کتاب تهذیب نیز شبیه روایت یحیی الازرق با اختلافات کمی در الفاظ بیان شده است. مثلا در روایت کافی **علیهم ان یقضوا دینه** وارد شده در حالی که در نقل تهذیب **علیهم ان یقضوا الدین** ثبت شده است و یا اختلافات جزئی دیگر[[7]](#footnote-7). سند تهذیب چنین است:

**الصفّار عن ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبد الحمید بن سعید قال سالت ابا الحسن الرضا (علیه السلام) ...**

در رجال شیخ(ره) هم عبد الحمید بن سعید[[8]](#footnote-8) و هم عبد الحمید بن سعد[[9]](#footnote-9) ترجمه گردیده است که شیخ(ره) فرموده راوی هر دو صفوان بن یحیی می­باشد. در رجال نجاشی عبد الحمید بن سعد وارد شده است[[10]](#footnote-10). **علی الظاهر** اینها یک نفر بوده که راوی او صفوان بن یحیی می­باشد[[11]](#footnote-11). لکن اتحاد اینها اهمیت چندانی ندارد چرا که هیچیک توثیق صریحی ندارند. تنها دلیل بر وثاقت، روایت صفوان بن یحیی از آنها می­باشد و صفوان از هر دو نقل روایت کرده است و در صورتی که **مبناءً** نقل صفوان را مصحح بدانیم هر دو تصحیح خواهند شد اما در غیر این صورت هیچیک تصحیح نمی­شوند.

نکته­­ای در مقام وجود دارد به این صورت که روایت عبد الحمید بن سعید با روایت یحیی الازرق هم از جهت سوال راوی و هم از جهت جواب امام(علیه السلام) دقیقا همانند هم هستند و در هر دو چنین آمده که **و هو لم یترک شیئا قال انما اخذ الدیه فعلیهم عن یقضوا دینها یا الدّین** و این امر غریب بوده و خالی از بعد نیست. بنده احتمال می­دهم در اینجا خلطی صورت گرفته باشد، زیرا از آن جا که یکی از روات هر دو روایت سابق صفوان می­باشد و از آنجا که اصل متن و موضوع روایت هم متحد بوده­ است، این احتمال وجود دارد که صفوان در اینجا دچار اشتباهی شده و ذیل روایت عبد الحمید بن سعید را به روایت یحیی الزرق چسبانده باشد. شاهد بر این مطلب روایت دیگری از یحیی الازرق است که ذیل دو روایت سابق را ندارد. روایت دیگر یحیی الازرق که صحیح السند است چنین می­باشد:

**محمد بن حسن الصفار عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ فَأَخَذَ أَوْلِیَاؤُهُ الدِّیَةَ أَ یُقْضَی دَیْنُهُ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا أَخَذُوا دِیَتَهُ**[[12]](#footnote-12)

لکن علی کل حال همه این روایاتی که در اینجا داریم اطلاق داشته و **قتل و علیه دین** هم قتل خطا و هم قتل عمد را شامل می­شود و **اخذ اولیائه الدیه** اختصاص به دیه خطایی ندارد.

روایت دیگری در این باب وجود دارد که مهم بوده و یکی از فروع این مساله را بیان می­کند. لکن ما این روایت را در فروع مساله بیان خواهیم کرد و اکنون به آن نمی­پردازیم[[13]](#footnote-13). تا اینجا دین بررسی شد و گفته شد که دین از دیه مطلقا خارج می­شود چه دیه­ قتل خطا باشد و یا دیه­ای باشد که **عوضاً عن القصاص** گرفته می­شود. لکن اینکه آیا این حکم طبق قاعده می­باشد یا نه بحث دیگریست که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

**استثناء وصیت از دین**

بحث بعدی ما این است که اگر میت وصیتی داشته باشد آیا بعد از اخذ دیه، وصیت در دیه نیز داخل می­شود یا نه؟ احادیث این مساله در کتاب جامع احادیث الشیعه ذیل باب باب **أنّ من أوصی بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّیة دخل ثلثها أیضاً فی الوصیّة** وارد شده است. روایت اول روایت سکونی با همان سند معروفش[[14]](#footnote-14) می­باشد:

**عن السّکونیّ عن أبی عبداللّٰه(علیه السلام) قال: قال أمیر المؤمنین(علیه السلام): من أوصی بثلث ماله ثمّ قتل خطأ فإنّ ثلث دیته داخل فی وصیّته**[[15]](#footnote-15)**.**

در این روایت قید **ثم قتل خطأ** وجود دارد. آیا این قید باعث تقیید می­شود، به این صورت که این حکم در قتل عمد جاری نشود؟ نسبت به این سوال بعدا بحث خواهیم کرد. این روایت در تهذیب با سند دیگری نقل شده است:

**محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن أبیه عن ابن المغیره عن السکونی عن جعفر عن أبیه عن علیٍّ (علیه السلام)**[[16]](#footnote-16)

بنان بن محمد همان عبد الله بن محمد بن عیسی برادر احمد بن محمد بن عیسی می­باشد. او توثیق صریح ندارد ولی افرادی مانند صفّار و سعد بن عبد الله و ... روایات زیادی از او نقل کرده­اند. اکثار روایت امثال سعد بن عبد الله و صفّار دلیل بر وثاقت بنان می­باشد. علاوه بر اینکه محمد بن احمد بن یحیی از او روایات بسیاری نقل کرده اما با این حال جزو مستثنیات روایات محمد بن احمد بن یحیی قرار نگرفته است.

مراد از **عن ابیه**، محمد بن عیسی می­باشد که توثیق صریح دارد. ابن مغیره نیز همان عبدالله بن مغیره معروف می­باشد.

روایاتی که گذشت از حضرت امیر(علیه السلام) نقل شده بود. اما در فقیه این روایت با عبارت **سئل ابو عبد الله** نقل شده است. در کتاب من لا یحضر ابتدا روایتی از محمد بن قیس با سلسله سندی وارد شده و بعد از آن روایت، شیخ صدوق(ره) فرموده است **و فی خبر آخر سئل ابا عبد الله**[[17]](#footnote-17). بنده حدس می­زنم که در اینجا اشتباهی بر مرحوم صدوق(ره) رخ داده و ایشان به حافظه­شان اعتماد کرده است. زیرا آن اهتمامی که نسبت به روایت­های اصلی وجود دارد نسبت به روایت­های ذیلی نیست و لذا می­بینیم در روایت­های اصلی سند آن به صورت کامل بیان شده اما در روایت­های ذیلی تنها اشاره­ای به آن می­شود. بنده حدس می­زنم که مراد شیخ صدوق(ره) همین روایت سکونی می­باشد اما از آنجا که ایشان به حافظه اعتماد نموده است، به این

نکته توجه ننموده که در این روایت سوالی از حضرت امام صادق(علیه السلام) پرسیده نشده است بلکه ایشان این روایت را از امام علی(علیه السلام) نقل فرموده­اند[[18]](#footnote-18).

شیخ صدوق(ره) در کتاب المقنعه تعبیر **ان اوصی رجل بثلث ماله** دارد[[19]](#footnote-19). در کتاب جعفریات[[20]](#footnote-20) نیز چنین آمده است:

**باسناده عن علیٍّ(علیه السلام) انّه قال فی رجلٍ اسلمَ ثمّ قُتلَ خطأ، قال ثلث دیته داخلٌ فی وصیته**[[21]](#footnote-21)

**توضیحاتی پیرامون کتاب جعفریات**

در کتاب جعفریات احادیث زیادی (بیش از هزار حدیث) را محمد بن محمد بن الاشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر: و او از پدرش (اسماعیل) و اسماعیل از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) و ایشان از امام صادق(علیه السلام) و همین طور تا حضرت امیر(علیه السلام) نقل کرده است. یک بحث جدی نسبت به این کتاب جعفریات وجود دارد که این کتاب تا چه اندازه معتبر می­باشد؟ حاجی نوری(ره) در خاتمه مستمسک به صورت مفصل در صدد اثبات اعتبار کتاب جعفریات بر آمده است. مرحوم آقا شیخ بزرگ(ره) در کتاب الذریعه و در ذیل جعفریات (یا اشعثیات) می­فرماید انگیزه اصلی مرحوم حاجی نوری(ره) از نوشتن کتاب مستدرک، پیدا کردن جعفریات بوده است. نسخه اصلی جعفریات در دست مرحوم مجلسی(ره) و شیخ حرّ عاملی(ره) نبوده است. حجم این کتاب همانند قرب الاسناد زیاد می­باشد و یکی از ابواب آن هزار و سیصد (و یا چهارصد) روایت دارد. اعتبار این کتاب در نزد حاجی نوری(ره) باعث شده ایشان روایت این کتاب را به همراه سایر کتابهایی که ایشان معتبر می­دانستند (مانند دعائم الاسلام) جمع آوری نماید.

راوی محمد بن محمد بن الاشعث (در نسخه موجود ما) کسی به نام عبد الله می­باشد. اسناد جعفریات به دو شکل می­باشد[[22]](#footnote-22):

1- **اخبرنا عبد الله اخبرنا محمد حدثنی موسی قال حدثنا أبی عن أبیه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه عن علیٍّ(علیه السلام)**[[23]](#footnote-23)**.** این کلام را ایشان در ابتدای کتاب ذکر فرموده است. ابو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عثمان معروف به ابن السقا، در تاریخ بغداد مترجَم بوده و

مشایخ و رواتش را ذکر نموده است[[24]](#footnote-24) و چنین نوشته شده که ایشان در سال 33 از دنیا رفته است. حاجی نوری(ره) بر این اصرار دارد که مولف کتاب جعفریات، فرزند امام موسی بن جعفر(علیه السلام) یعنی اسماعیل است و سایر روات از کتاب اسماعیل نقل روایت می­کنند. لکن از عبارتی که در ابتدای جعفریات بیان شده چنین استفاده می­شود که مولف کتاب، محمد بن محمد بن الاشعث می­باشد؛ عبارت جعفریات چنین است:

**قال أخبرنا أبو علیّ محمّد بن‏ محمّد بن‏ الاشعث‏ الکوفیّ من‏ کتابه**[[25]](#footnote-25)

تعبیر موجود در سند موید این نکته می­باشد که مولف کتاب محمد بن محمد بن الاشعث است. زیرا مولفین کتب غالبا تعبیر **حدّثنی** را به کار می­برند و **حدّثنی** تحدیث از سماع و قرائت می­باشد، بر خلاف **اخبرنی** که بیشتر اوقات به معنای اجازه گرفتن است، که مثلا کتاب را اجازه می­دادند. در درایه یک بحثی با این عنوان وجود دارد که آیا بین **اخبرنی** و **حدّثنی** تفاوتی وجود دارد یا نه؟ و آیا می­توان در تمام موارد، **اخبرنی** را به کار برد یا نه؟ این بحث در درایه محل اختلاف اقوال می­باشد که ما به آن مبحث ورود نمی­کنیم. اما با توجه به استعمالات خارجی انسان در می­یابد که معمولا در جایی که تحمل اجازه وجود دارد **اخبرنی** و در جایی که مورد تحمل، سماع و قرائت می­باشد، **حدّثنی** استعمال می­شود.

موید دیگر بر اینکه این کتاب متعلق به محمد بن محمد بن الاشعث است این تعبیر می­باشد: **اخبرنا ابو محمد عبد الله ... اخبرنا ابو علی محمد ... حدثنی ابو الحسن موسی... قال حدثنا ابی عن ابیه...**[[26]](#footnote-26) یعنی تا محمد تعبیر **اخبرنا** به کار رفته اما بعد از محمد تعبیر **حدثنی** استفاده شده است. لکن این امور در حدّ موید می­باشد و نه دلیل؛ زیرا اینگونه نیست که همیشه **اخبرنا** در اجازه و **حدّثنا** در سماع و قرائت به کار رفته باشد بلکه بر عکس این تعبیر نیز حتما استعمال شده است.

متن روایت جعفریات چنین بود:

**أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِی مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ ع أَنَّهُ‏ قَالَ‏: فِی‏ رَجُلٍ‏ أَسْلَمَ‏ ثُمَ‏ قُتِلَ‏ خَطَأً قَالَ‏ ثُلُثُ‏ دِیَتِهِ‏ دَاخِلٌ‏ فِی‏ وَصِیَّتِهِ‏.**

در روایت بعد در کتاب جعفریات چنین است :

**أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِی مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِیٍ‏ أَنَّ عَلِیّاً ع قَضَی فِی رَجُلٍ أَسْلَمَ ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً فَقَالَ اقْسِمُوا الدِّیَةَ عَلَی نَحْوِهِ مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ لَیْسَ لَهُ مَوَالِی**[[27]](#footnote-27)**.**

کلمه **علی** ، در عن جده **علی** باید زائد باشد. زیرا جد امام باقر(علیه السلام) امام حسین(علیه السلام) می­باشد که ایشان واقعه­ای را از حضرت امیر(علیه السلام) نقل می­نمایند.

کلمه **اسلم** در روایت مورد بحث ما به چه معناست؟ در جواب عرض می­کنیم که به نظر بنده از آنجا که در روایت بعد کلمه **رجل اسلم** آمده است در این روایت نیز آن کلمه به اشتباه وارد شده که در اصل **رجل اوصی** بوده است.

در جلسه بعد به این نکته اشاره خواهیم کرد که بیشتر روایات جعفریین با روایت­های سکونی مشابه است. در بحث ابی البختری بیان شد که به نظر می­رسد امام صادق(علیه السلام) یک درس عمومی داشته­اند که ابو البختری و روات مختلف دیگری در این جلسه حضور داشته­اند و احادیث حضرت را تحمل نموده­اند. به نظر می­رسد یکی از آنها جعفریات باشد.

1. الكافي (ط - دار الحديث)؛ ج، ص: 3 علیه السلام9 [↑](#footnote-ref-1)
2. یعنی این آیه دالّ بر این نیست که این حکم تنها در ربائبکم اللاتی ثابت است کما اینکه بر عدم آن نیز دلالتی ندارد. بنابراین این آیه ادله عام دیگری را که این حکم را نسبت تمامی ربائب ثابت می­کند نفی نمی­نماید. این آیه خاص بوده و به مقدار بیش از آن نفیا و اثباتا دلالتی ندارد بلکه نسبت به غیر مورد خود ساکت می­باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. کما اینکه خطاب یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاه منافات با مکلف بودن کفار به فروع ندارد چرا که یا ایها الذین آمنوا در صدد بیان حکم افراد متعارف (که مومنین و مسلمانان هستند) می­باشد اما اینکه غیر مسلمانان مکلف به فروع هستند یا نه از این آیه استفاده نمی­شود بلکه این بحث دلیل خاص خود را دارد که عبارت از مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ می­باشد . [↑](#footnote-ref-3)
4. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ- قَالَ اغْسِلْهُ فِي الْمَرْكَنِ مَرَّتَيْنِ- فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً. وسائل الشيعة؛ ج، ص: 39 علیه السلام [↑](#footnote-ref-4)
5. باید به این نکته توجه داشت که گاها بعض بیانات از باب مثال است و آن غیر از بحث فرد متعارف می­باشد. مثلا رجلٌ شکّ بین الثلاث و الاربع از باب مثال بوده و گویا کلمه مثلا در اینجا در تقدیر می­باشد. اما در ما نحن فیه ما ترک از باب مثال نسبت به کل اموال نیست بلکه ما ترک همان ما ترک بوده و آیه قرآن فقط متعرض یک حکم اموال متعارف انسان یعنی اموالی که در حال حیات در اختیار انسان بوده، شده است. اما اموالی که با مرگ انسان به ملکیت انسان می­آید آیه متعرض آنها نیست. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوال: وجه عقلائی بیان فرد متعارف چیست؟ جواب: ذکر تمام صور مساله ایجاد تشویش می­کند و لذا در قانون­گذاری هم تبصره­ها را جدا بیان می­کنند. قران کریم هم برای بیان کلیات است و تبصره­های آن به سنت واگذار شده است. لذا می­بینیم در نوشتن رساله­های توضیح المسائل علماء روشهای مختلفی دارند، بعضی از علماء ( مانند ابوی ) فروعات و تشقیق شقوق­های مختلف انجام نداده­اند اما بعض فقهاء دیگر شقوق مختلف مساله را بیان کرده و اصرار دارند که تمام صور مساله بیان شود. ذکر تمامی فروع مساله برای عده­ای خوب و مفید است اما برای عوام ایجاد تشویش کرده و آنها را از فهم مساله باز می­دارد. این اختلافات به این نکته بستگی دارد که مخاطب نویسنده چه کسی بوده است. در صورتی که فهم عمومی ملاک باشد، از بیان شقوقات متعدد مساله باید پرهیز کرد. [↑](#footnote-ref-6)
7. الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ أَ عَلَيْهِمْ أَنْ‏ يَقْضُوا الدَّيْنَ‏ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا عَنْهُ الدَّيْنَ. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص192 [↑](#footnote-ref-7)
8. عبد الحميد بن سعيد روى عنه صفوان بن يحيى. رجال‏الطوسي ص : 340 [↑](#footnote-ref-8)
9. عبد الحميد بن سعد روى عنه صفوان بن يحيى. رجال‏الطوسي ص : 341 [↑](#footnote-ref-9)
10. عبد الحميد بن سعد بجلي كوفي. له كتاب أخبرنا ابن نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا ابن بطة قال: حدثنا الصفار قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى قال: حدثنا صفوان عن عبد الحميد بكتابه. رجال‏النجاشي ص : 246 [↑](#footnote-ref-10)
11. اینکه کدامیک از دو تعبیر صحیح و کدام غلط است از بررسی مجموع موارد به دست می­آید . [↑](#footnote-ref-11)
12. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص312 [↑](#footnote-ref-12)
13. مضمون آن روایت این است که اگر شخصی در جایی که دین وجود دارد حق قصاص داشته باشد... [ ادامه مضمون روایت را استاد بیان نفرمودند.] [↑](#footnote-ref-13)
14. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ [↑](#footnote-ref-14)
15. جامع أحاديث الشيعة (للبروجردي) ؛ ج‏24 ؛ ص3 علیه السلام4 [↑](#footnote-ref-15)
16. مُحَمَّدُ بْنُ‏ أَحْمَدَ بْنِ‏ يَحْيَى‏ عَنْ‏ بُنَانِ‏ بْنِ‏ مُحَمَّدٍ عَنْ‏ أَبِيهِ‏ عَنِ‏ ابْنِ‏ الْمُغِيرَةِ عَنِ‏ السَّكُونِيِ‏ عَنْ‏ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع‏ فِي رَجُلٍ أَوْصَى بِثُلُثِهِ ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً قَالَ ثُلُثُ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏10 ؛ ص313 [↑](#footnote-ref-16)
17. رَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ‏ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِوَصِيَّةٍ مِنْ مَالِهِ ثُلُثٍ أَوْ رُبُعٍ فَيُقْتَلُ الرَّجُلُ خَطَأً يَعْنِي الْمُوصِيَ‏ فَقَالَ تُجَازُ لِهَذَا الْوَصِيَّةُ مِنْ مَالِهِ وَ مِنْ دِيَتِهِ‏.

وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً قَالَ ثُلُثُ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ‏ من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص22 علیه السلام [↑](#footnote-ref-17)
18. نکته­ای که عرض شد مقدمه مطلب دیگریست که بعدا به آن خواهیم پرداخت. [↑](#footnote-ref-18)
19. و إن‏ أوصى‏ رجل‏ بثلث‏ ماله‏ ثمَّ قتل خطأً، فإنّ ثلث ديته داخل في وصيّته ‏المقنع (للصدوق) ؛ النص ؛ ص481 [↑](#footnote-ref-19)
20. [↑](#footnote-ref-20)
21. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي‏ رَجُلٍ‏ أَسْلَمَ‏ ثُمَ‏ قُتِلَ‏ خَطَأً قَالَ ثُلُثُ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ. الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص121 [↑](#footnote-ref-21)
22. استاد صورت دوم را بیان نفرمودند. [↑](#footnote-ref-22)
23. قال أخبرنا أبو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن عثمان المعروف بابن السقّا قال أخبرنا أبو عليّ محمّد بن محمّد بن الاشعث الكوفيّ من كتابه سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال حدّثني أبو الحسن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما سلّم قال حدّثنا ابى عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليهم سلّم ‏الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص2 [↑](#footnote-ref-23)
24. در بعضی از کتابهای قدیمی گاها نام روات کتاب ( نام یک راوی و یا دو راوی ) هم در اول سند ذکر می­شده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص2 [↑](#footnote-ref-25)
26. قال أخبرنا أبو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن عثمان المعروف بابن السقّا قال أخبرنا أبو عليّ محمّد بن‏ محمّد بن‏ الاشعث‏ الكوفيّ من‏ كتابه‏ سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال حدّثني أبو الحسن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما سلّم قال حدّثنا ابى عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب ‏الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص2 [↑](#footnote-ref-26)
27. الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص121 [↑](#footnote-ref-27)